

برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.

www.parvizshahbazi.com



پیغام عشق

قسمت هزار و چهارصد و سی و دوم





خانم زهرا سلامتی از زاهدان



با درود و سپاس بر تمامی کائنات عالم هستی و آقای شهبازی نازنین برنامه ۹۸۵ غزل ، ۱۱۳۴
موضوع : در خوابیم و در خواب فرو می رویم

به نام خداوند عشق

چرا ز قافله یک کس نمی شود بیدار؟
که رخت عمر ز که باز می برد طرار؟

چرا ز خواب و ز طرار می نیازی؟
چرا از او که خبر می کند کنی آزار؟
-مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۱۳۴

در دو بیت آغازین غزل ۱۱۳۴ که با چرا شروع می‌گردد، مولانای جان بر خلاف اینکه می‌فرماید: گر
نپرسی زودتر کشف شود شیپور بیدار شو، بیدار شو خود را به صدا در می‌آورد و از ما می‌خواهد که دوباره
خود را مورد ارزیابی قرار داده و ویژگی‌های من ذهنی را از جهاتی دیگر بیان کنیم که:

چرا را از خواب همانیدگی‌ها بیدار نمی‌شویم و چرا کسی که می‌خواهد ما را از خواب بیدار کند از او آزرده
خاطر می‌شویم و می‌رنجیم. بیدار کردن کسی که در خواب است به مراتب بهتر است از کسی که خود را
به خواب زده است. حال مطرح نمودن نمونه‌ای از این ویژگی‌های من ذهنی خالی از لطف نیست.

وقتی که از علم الاسرار الهی که سرّ سرّ و راز عالم خلقت که خودمان هستیم و وجود اصلی الستمان که زنده شدن به زندگیست بی خبریم و ناآگاه "در خوابیم و در خواب فرو می رویم.

وقتی که از حکم حق گسترده بهر ما بساط که از طریق انبساط و فضاگشایی که قدم اول زنده شدن به زندگی است بی خبریم و ناآگاه و نمی پذیریم که در خوابیم و تسلیم امر گن و فکان الهی نمی شویم و در برابر چوگان های حکمش حی و حاضر نیستیم تا قدم خود را از لامکان در درونمان ساکن گرداند و با دم زنده کننده نفخت فیه من روحی اش جان دوباره ای به چهار بعدمان بدمد، غافلیم.

و به دنبال درست کردن نظم پارکی در زندگی مانیم و از نظم زندگی و نظم و قانون جنگل گریزانیم و فرار می کنیم، "در خوابیم و در خواب فرو می رویم.

وقتی که از طفلی به نقش‌هایمان چفسیده‌ایم و آنها را رها نمی‌کنیم و اگر به نقش‌مان خدشه وارد بشود به آبروی صد من حدیدمان بر می‌خورد و از آن سبب به سوی روپوش‌ها مایلیم و نقش‌ها را درست کرده که روی خداییتمان را پوشانیده و پندار کمال را ترسیم. و نمی‌خواهیم در استکمال خود و رفع نواقصمان دو اسبه بتازیم و نمی‌پذیریم که علتی بدتر از پندار کمال نیست و مانند ابلیس انا خیری سر می‌دهیم و به معجبی و تکبر و غرورمان ادامه داده، "در خوابیم و در خواب فرو می‌رویم. وقتی که مانند فرشتگان نمی‌گوییم که "لا علم لنا" و به نمی‌دانم خود اقرار و به ناتوانی و عجزمان در من ذهنی اعتراف نمی‌کنیم، "در خوابیم و در خواب فرو می‌رویم."

وقتی که عشق را لذت بی کرانه‌ای نمی‌دانیم که قاعده و روش من ذهنی شکایت کردن و نالیدن از شرایط موجود است و از رسالت و هدف آفرینش خود که همان زنده شدن به زندگی و وفاداری به عهد الست می‌باشد و در برابر اتفاقات فضاگشایی نمی‌کنیم و قضاوت و مقاومت کرده و پیغام‌های زندگی را از هر رویداد نمی‌گیریم و نمی‌گوییم که هر پیامدی در هر صباحی ضیف و مهمان جدیدی را برایمان به ارمغان می‌آورد و از آن با گشاده‌رویی پذیرایی نمی‌کنیم و نمی‌دانیم که از عدم و فضای یکتایی آمده است، "در خوابیم و در خواب فرو می‌رویم".

وقتی که مرکز عدم را پشت و پناه خود نمی‌دانیم و در نگهداری مرکز عدم مداومت و تکرار نداریم و از عدم می‌ترسیم و به دنبال جایگزینی و پاره دوزی و وصل و پینه کردن من ذهنی‌مان هستیم و از دو کان و معدن درونی‌مان بی‌اطلاعیم، "در خوابیم و در خواب فرو می‌رویم".

وقتی که از تأثیرات قرین که بدون گفتگو و غیر نطق و غیر ایماء و سجل خوهای خوب و بد و صلاح و کینه‌ها از سینه‌ای به سینه دیگر منتقل می‌گردد و تنها قرین و یارمان خود زندگیست بی‌خبریم و ناآگاه، "در خوابیم و در خواب فرو می‌رویم."

وقتی که از گرگ درنده نفس بد یقین خود آگاهی نداریم که بدترین دشمن و بزرگترین دزد است که کارهای پسندیده ما را می‌دزدد و هیچ‌گونه ثمره و نتیجه بر ما در بر ندارد که فکر و عملمان را باردار کند و خلاق سازد، بی‌خبریم. و ناله از اخوان و زنان سر می‌دهیم و بهانه را بر هر قرین و اطرافیان و جامعه و خانواده می‌نهمیم و در من ذهنی خود را کاهل و تنبل و جبری ساخته و مسئولیت پذیری خود را فراموش، "در خوابیم و در خواب فرو می‌رویم."

وقتی که از مرکز عدم مان محافظت نمی کنیم و دل بیدارمان را چراغ نمی دانیم که از هر ناکسی و از هر نا اهلی پنهان کنیم تا هوشیاری حضور ما دزدیده نشود و نمی دانیم که یک بد است از جمع رفتن یک زمان مکر و حيله من ذهنی است که ما را مبتلا و قرین و همراه بس القرین می سازد، "در خوابیم و در خواب فرو می رویم."

وقتی که خانه و دل و درون و مرکزمان را از نیک و بد نمی رویم و آن را پُر از عشق احد نمی گردانیم و تمامی غم های خود را به یک غم واحد و به غم وصال و غم زنده شدن به خداوند قرار نمی دهیم و هر چیزی که در درونمان می بینیم، آن را عکس گدای من ذهنی مان نمی پنداریم، "در خوابیم و در خواب فرو می رویم."

وقتی که ظاهر من ذهنی مان را بزرگ کرده و آرایش و خود را خوب و معنوی نما جلوه می دهیم؛ ولی ظاهری آرام داریم در حالی که درون و در تگ جوی مان سرگین های من ذهنی مانند بوی بد پیاز از دور به مشام می رسد، "در خوابیم و در خواب فرو می رویم".

وقتی که بر اساس عقل ناقص و جزوی من ذهنی زندگی مان را اداره می کنیم و می خواهیم زندگی دیگران را هم درست در صورتی که از سر و سامان دادن زندگی شخصی خود در جا می زنیم و اوضاع زندگی شخصی و خانوادگی و اجتماعی مان خراب است، برای دیگران خدایی کرده و خود را همدان و همه چیز دان و همه کاره می دانیم و از خرد بی منتهای کائنات بی خبریم و ایمان و اعتقادی به خداوند نداریم، "در خوابیم و در خواب فرو می رویم".

وقتی که به عنوان نماینده شیطان از من ذهنی درونمان اطلاعی نداریم و مسبب الاسباب را عیان نمی‌بینیم و دل بر سبب‌های جهان می‌نهیم و دید نظر و دید سبب سوراخ کن نداریم که حجب و حجاب‌های من ذهنی مان را پاره کند تا سبب سازی و دانایی سلطان زندگی را ببینیم، "در خوابیم و در خواب فرو می‌رویم."

وقتی که قبضی می‌آید و آتش دل می‌شویم و آن را به خیر و صلاح خود نمی‌دانیم و چاره قبض نمی‌کنیم و با ارتعاشات قبضی و فضا بندی هم به خودمان و هم به دیگران و جامعه ضرر می‌زنیم و آسیب می‌رسانیم و درد پخش می‌کنیم، "در خوابیم و در خواب فرو می‌رویم." وقتی که غافلیم که با هر فضا گشایی بسط می‌آید و ثمرات و نتایج خوبی به بار می‌آورد که می‌توانیم ارتعاشات عشقی خود را به تمامی باشندگان عالم ابلاغ نماییم تا از طریق ما سایر کائنات زنده گردند، "در خوابیم و در خواب فرو می‌رویم."

وقتی که این گفته پیامبر را فراموش کرده که هر کسی که جنت و بهشت فضا یکتایی را می‌خواهد، نباید توقع از دیگران داشته باشد و از دیگران چیزی بخواهد و یا انتظار که دیگران به او کمک کنند و او را نجات دهند، "در خوابیم و در خواب فرو می‌رویم."

وقتی که به دنبال غم و اندوه و غصه و حسادت و رقابت‌های ناسالم و حساست و تنگ نظری و بدخواهی و بدخلقی و ایجاد مسئله سازی هستیم و مسائل مان را به سوی دیگران هول می‌دهیم و می‌گوییم تو حلش کن و از ضرر و زیان دیگران و شکست‌های اقتصادی و مالی‌شان و بیماری‌های جسمانی‌شان خوشحال می‌شویم و ناآگاه از اینم که فعل توست که این غصه‌های دم به دم که جف القلم بر اساس حالات درونی مان زندگی بیرونی مان را می‌نویسد، "در خوابیم و در خواب فرو می‌رویم."

وقتی که نمی‌دانیم که کار آن کار است که نسبت به من ذهنی مان بمیریم و خوشحال باشیم و کار کوتاه را بر خود دراز نگردانیم و این امانت الهی که در درونمان گرو گذاشته شده است با سعه صدر و فضای گشوده شده به مقصد برسائیم، "در خوابیم و در خواب فرو می‌رویم". وقتی که زندگی با ریب المنون و اتفاقات گوناگون سرمان را به دیوار بلا می‌زند ولی گوش کر ذهنی مان نمی‌شنود.

و نمی‌دانیم که زمان روانشناختی یعنی گذشته به ثمر نرسیده و آینده نامعلوم توهمی بیش نیست و یار در آخر زمان است که طرب سازی می‌کند و پیغام‌های خود را ابلاغ که آن چیزی که جدِّ جد است و اصلی خود زندگیست، و چیزهای آفل و گذرا و حوادث بازی و شوخی‌های زندگیست. "در خوابی و در خواب فرو می‌رویم."

وقتی که قانون جبران را اجرا نمی‌کنیم، مثلاً یک فن و حرفه‌ای را درست یاد نگرفته مشغول به کار می‌شویم و تعهد کاری نداریم، چیزها را خراب تحویل دیگران می‌دهیم و مسئولیت نمی‌پذیریم و اگر چیزی به ما گفته شود، ناراحت می‌شویم و جبهه می‌گیریم، "در خواب فرو می‌رویم."

وقتی که تمرکز را از روی خود برداشته و بر روی دیگران قرار می‌دهیم و دیگران را حبر و سنی کرده و نمی‌دانیم که باید تک به تک روی خود کار کنیم تا چراغ خود را بیفروزیم تا از شمع درونمان دیگران را روشن و همچنین وقتی که خودمان مقیم و حبس چهار و پنج و شش جهات مادی من ذهنی مان هستیم و اسیر افکار درد زا و درد آلود، "در خواب فرو می‌رویم."

وقتی که زندگی از طریق دیگران عیب‌ها و نواقصمان را بیان می‌کند که تا زندگی‌مان را درست کند، انتقاد می‌کنیم و واکنش نشان می‌دهیم و با خود در جنگ و ستیزیم و در سخن‌گویی از خداوند ارتفاع می‌گیریم و اجازه نمی‌دهیم که خداوند از زبان زندگی با ما سخن بگوید، "در خوابیم و در خواب فرو می‌رویم".

وقتی که از اشعار دیو سوز مولانای جان می‌رنجیم و از کاروان عاشقان جدا افتاده‌ایم، در زیانیم و در زیان کاری، "در خوابیم و در خواب فرو می‌رویم".

وقتی که مانند حضرت آدم نمی‌گوییم: "ظَلَمْنَا نَفْسَنَا" که ما به خودمان ضرر زدیم و بد کردیم و توبه پذیر و پای ماچان و عذرخواه نیستیم، "در خوابیم و در خواب فرو می‌رویم".

وقتی که در اسارت زیاد و کم شدن همانیدگی‌ها و سود و زیان آنها قرار داریم و از صنع آفریدگاری خداوند بی‌خبریم که عاشق صنع آفریدگاری او که راه حل‌های جدید را به ما نشان می‌دهد، بافر است و باشکوه و عاشق چیزهای مصنوع که ساخته دست خودمان است، کافر است و پوشاننده زندگی زنده و بی‌خبر از آنیم که کل بشریت در خواب ذهن بسر می‌برد و با راه حل‌های مخرب من ذهنی و افکاری که از روی انقباض می‌آید، نمی‌توانیم آنها را بیدار کنیم.

و به باورها و اعتقادات پوسیده گذشته‌گان سفت چسبیده‌ایم و سر سختانه از آنها دفاع می‌کنیم و گرایش و دین و ملیت خود را برتر از سایر ادیان و اقوام و ملت‌ها می‌دانیم و دید دویی داشته و سایرین را از اغیار، "در خوابیم و در خواب فرو می‌رویم".

وقتی که از ثروت‌های خدادادی زندگی بی‌خبریم و از رحمت اندر رحمت الهی چیزی نمی‌دانیم، و نمی‌دانیم که "كُلُّ أَصْبَاحٍ لَنَا شَأْنٌ جَدِيدٌ" در هر بامدادی زندگی کار تازه‌ای دارد که شیرین‌تر و نادرتر از شیوه‌های پیشینش می‌باشد، که زندگی مان را سامان بخشد، "در خوابیم و در خواب فرو می‌رویم".

وقتی که به طمطراق‌های من ذهنی و جلال و شکوه آن علاقمندیم و دلخوش به چرب‌زبانی‌ها و تملق و چاپلوسی‌های افراد من ذهنی و دیگران را مورد توجهات ذهنی قرار می‌دهیم.

و قوت اصلی‌مان دروغ و دغل و لاف و ادعاست و به دنبال ایرادات در دیگران و عیب‌بینی و عیب‌جویی از دیگرانیم که خود را بزرگ جلوه دهیم و دیگران را خوار و کوچک و پست نماییم، "در خوابیم و در خواب فرو می‌رویم".

وقتی که در خواب ذهن بودن برای مان یک سبک زندگی شده است و خود را به خواب زده‌ایم و با این شیوه و دردهای حاصل از آن خو و نمی‌خواهیم که تغییر کنیم و به کار افزایشی‌های خود ادامه و جهدهای فرعونی را دنباله‌دار می‌کنیم، " در خوابیم و در خواب فرو می‌رویم."

وقتی که نمی‌دانیم که جهان ما را مات خواهد کرد و مهر این جهان نقش آب است و اگر ذوقی در چیزهای این جهان وجود دارد که برایمان لذت بخش است و خوشمان می‌آید.

باید بدانیم که یادآور :

لذت بی‌کرانه عشق است و یادآور پیمان الست که او را بجوییم و او را بخواهیم تا به او زنده گردیم ، " در خوابیم و در خواب فرو می‌رویم."

وقتی در من ذهنی از تنهایی مان می ترسیم و فکر می کنیم که با داشتن دوستان زیاد و به دنبال دوستان زیاد بودن و دوست اضافه کردن، حالمان خوب می شود و در چیزها و اشخاص به دنبال زندگی می گردیم و به دنبال شادی های بی سبب. و خود را کدیه ساز و گدا جو، و تنهایی خود را نمی پذیریم و برایش فضا باز نمی کنیم، "در خوابیم و در خواب فرو می رویم".

وقتی که نه از زمان بیداری مان آگاه هستیم و نه از عاقبت اندیشی مان و نه از عاقبت بینی مان و همواره ارتعاش به درد می کنیم و نمی خواهیم زندگی زنده را در دیگران به ارتعاش در آوریم، "در خوابیم و در خواب فرو می رویم". وقتی که تاج کرمنای الهی را و طوق اعطیناکاش را فراموش کرده ایم، "در خوابیم و در خواب فرو می رویم".

وقتی که معمار زندگی مان را حقه بازی‌های من ذهنی قرار می‌داده‌ایم و از معمار و سازنده زندگی خبر نداریم و می‌خواهیم با این معماری جهان را آبادان کنیم، "در خوابیم و در خواب فرو می‌رویم".
وقتی که از اشتباهات همدیگر تقلید می‌کنیم و همدیگر را به انجام دادن آن تشویق و تحت تاثیر افکار همدیگر و جلوی تند تند فکر کردن و سرعت اندیشیدن را نمی‌توانیم، بگیریم، "در خوابیم و در خواب فرو می‌رویم". باید بدانیم که :

جز عنایت او که گشاید چشم را؟
و جز محبت او که نشاند خشم را؟
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم بیت ۸۳۸

و باید بدانیم که:

بیدار شو بیدار شو هین رفت شب بیدار شو
-مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۱۳۳

و باید بدانیم که:

کاروان رفت و تو غافل خفته‌ای
در زیانی در زیانی در زیان
-مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۰۲۱

و در پایان : وقتی که خرد بی منت‌های کائنات سرگرم کار است ، زندگی شخصی کوچک من زهرا را هم اداره می‌کند.

ای ز غم مُرده که دست از نان تهیست
چون غفورست و رحیم این ترس چیست؟
-مولوی ، مثنوی ، دفتر دوم ، بیت ، ۳۰۸۷

پر انرژی و سالم بمانید خیلی ممنون ، خدا نگهدار شما.
زهرا سلامتی ، از زاهدان



خانم صدیقه از پردیس تهران



به نام خدا

با سلام و عرض ادب خدمت استاد والا گوهرم پرویز شهبازی عزیز و تشکر و قدردانی از هم‌یاران معنوی‌ام که در راه آزاد شدن انسان‌های به خواب رفته زحمت می‌کشند. والا گوهرم، صدیقه هستم هفتاد و هشت‌ساله از پردیس تهران که در این راه انسان‌ساز بشریت شب و روز زحمت می‌کشید، من شرمندۀ شما هستم. من را ببخشید.

با توجه به آن‌که مرتباً قانون جبران مالی را رعایت می‌کنم و چندین بار هم خدمتتان توفیق حاصل شده، زنگ زده‌ام و هفت سال است که این برنامه را دنبال می‌کنم و همهٔ درس‌هایتان را متوجه می‌شوم، این لحظه از کائنات مهربان می‌خواهم که خدا کمکم کند بتوانم پیامی را از داستان شتر که غزل شمارهٔ دویست است را برایتان ارائه داده و بتوانم درسی را پس دهم.

که رضای خداوند و رضای شما عزیز بزرگوار برای شاگردتان در این راه معنوی، باعث دلگرمی شده، لذا این لحظه باز عاجزانه از زندگی می‌خواهم کمکم کند که از طریق کن‌فکان به تلگرام شما استاد مهربان فرستاده شود. خیلی آرزوی بزرگ من است که این لحظه قلم در دستم و خداوند به من می‌گوید: صدیقه بنویس، بنویس غزل را. من هم با اجازه‌تان غزلی را برای شروع می‌خوانم.

چو بگشادم نظر از شیوه تو
 بشد کارم چو زر از شیوه تو
 -مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۱۸۵

استاد مهربانم، هم‌اکنون درسی که از برنامهٔ ۹۸۴ با زبان زیبا و گویای شما آموختم که شمارهٔ غزل دویست می‌باشد، داستان شتر که فرض را بر این می‌گذارم که هیچ فارسی نمی‌داند شتر به زبان ترکی چیست، ولی ترکی‌زبان‌ها حیوانی را می‌شناسند که اسمش را می‌گوییم «دوا».

و فارسی‌زبان‌ها می‌پرسند که اسم بچه شتر چیست؟ و مولانای جان از زبان زندگی می‌فرماید: او خود به‌دنبالش دوان و این‌جا مطلب حائز اهمیت این است که ما باید شتر را که جسمش شبیه خمره است و گوش‌های دراز دارد و پاهای بلند و یا اگر آب بنوشد تا یک ماه هم تشنه‌اش نمی‌شود، به تصویر درنیاوریم.

در این جا چون شتر در بیابان ها راه می رود و معنی دوا همان دوندهای است که اسمش هم دوا است، به دنبال مادرش راه می افتد و هیچ چیز نمی گوید، چون بچه شتر باید دنبال مادرش برود. قانون خداوند هم حکم می کند آن چنان که بچه شتر به دنبال مادرش می رود و هیچ سؤالی از مادرش نمی پرسد و قضا که همان مادر شتر است می رود، بنابراین همه انسان ها و حتی فارسی زبان نباید برای پیدا کردن خدایشان خدا را در ذهن توصیف کنند و هر کاری دلشان خواست بکنند و بگویند خدا رؤوف است، خدا رحیم است.

این جا می خواهیم خدمتتان عرض کنم که اگر خدا را با توصیف ذهنی و قرار دادن چیزی در درونتان دنبال کنید غلط و آفل است. من آموخته ام که فقط و فقط باید هر لحظه فضا را در درونمان باز کنیم و به آلت اقرار کنیم.

در آخر ضمن تشکر و سپاس‌گزاری بی‌نهایت از کائنات مهربان و یا همان زندگی و با تشکر و قدردانی از عزیز بزرگوارمان، پیر برگزیده‌ زمانمان، یوسف حق ایران زمینمان، مهندس والا گوهرم را این‌چنین در قلبم حک نموده‌ام و این است نکته‌ زیباترین آرامش‌های من.

اکنون گزینش زیبای شما را به‌صورت نماینده‌ جهان و یا قانون زنگ بیداری انسان‌های به‌خواب‌رفته از لابه‌لای گل‌های نسترن، نسرين و سوسن و سنبل و یاس با نعره‌ عشق فریاد می‌زنم یا مفتح‌الابواب، ای گشاینده‌ درب‌های گلستان مولانا از هر کلید طلایی تفسیر تو گلستان مثنوی مولوی که شراب گوارای عشق را با بندگان بیچاره و با زحمات زیاد هر چهارشنبه با آواز چلچله‌ها بیدار می‌شوم و صدای گرم‌تان وجودم را در هفتادوهشت‌سالگی سرشار از عشق و شادی و رقص می‌نماید.

در پایان از راه دور دستان توانمند و چهره زیبایتان را می‌بوسم و می‌گویم درخششتان مبارک و در آخر درس شتر که خیلی برایم شگفت‌انگیز است، دوست دارم اگر اجازه بفرمایید با این غزل زیبا خداحافظی کنم.

رفته ره درشت من، بار گران ز پشت من
دلبر بردبار من، آمده برده بار من
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۸۳۷

پاینده و سلامت باشید، خدا یار و نگهدارتان باد
با احترام مادر صدیقه از پردیس تهران



خانم اکرم از قزوین



بسم الله نور

با سلام خدمت استاد عزیزم و تمام باشندگانِ عاشقِ جهانِ هستی.
دیوان شمس غزل ۱۳۹۸

جمع تو دیدم پس از این هیچ پریشان نشوم
راه تو دیدم پس از این همراه ایشان نشوم

ای که تو شاه چمنی سیرکن صد چو منی
چشم و دلم سیر کنی سخره این خوان نشوم
مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۳۹۸

کعبه چو آمد سوی من جانب کعبه نروم
ماه من آمد به زمین قاصد کیوان نشوم

فربه و پرباد توام مست و خوش و شاد توام
بنده و آزاد توام بنده شیطان نشوم

شاه زمینی و زمان همچو خرد فاش و نهان
پیش تو ای جان و جهان جمله چرا جان نشوم
مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۳۹۸

الحمد لله رب العالمین

خدا را هزاران بار شکر و سپاس برای این غزل‌های نورانی، برای این هدایت‌گرها.

در این غزل جناب مولانا می‌فرماید: زمانی که در درونِ خودم شروع به مشاهده‌گری شدم، شروع به این کردم که روی خودم کار کنم، دیگر خبری از پریشانی و افسردگی نیست. یک راهی‌را، یک مسیری را به من نشون دادی، اصلاً هر کس می‌خواهد بیاد می‌خواهد نیاد، من مسیر را از جانب خودت دریافت کردم، جای دیگه نمی‌روم، چون دیده‌ام صدها، هزاران نفر را سیراب کردی. چشم و دل من را به جهان بیرون بستی. در درون خودم کعبه وجودم را دیدم. و کعبه‌ای بنا کردی و به دور آن می‌گردم.

کجا بروم؟ وقتی که مست وجود توام، مست راهنمایی‌های تو هستم، مست آیات نشانه‌های تو هستم
دنبال کدام من ذهنی، کدام شیطان بروم؟ وقتی که می‌بینم از لحاظ مادی، از لحاظ معنوی، از لحاظ
آرامش، از لحاظ هر جنبه‌ای نگاه می‌کنم، وقتی می‌بینم آبادکننده و سازنده بوده من کجا بروم؟ من اینجا
هستم، مقصود من تبدیل شدن است، هدف من اول و آخر در این چند روزی که تو این جهان جسم
هستم، هدف من تبدیل شدن است و از این راه جدا نمی‌شوم. و همانطور که آقای شهبازی می‌فرمایند:
تمرکزم را گذاشته‌ام روی خودم، از صفر شروع می‌کنم، در همه عشق را می‌بینم.

احساس می‌کنم که از همه دارم یاد می‌گیرم، زندگی با دهان همه با من صحبت می‌کند. ایرادهای من را به من نشان می‌دهد. و وقتی که شناسایی می‌کنم حال بسیار خوبی دارم و به لطف خدا این عادت‌ها را می‌اندازم، همانطور که غیبت را انداختیم، همانطور که دروغ را انداختیم، همانطور که ترازو در درونمان برپاست، عدالت برپاست، همانطور که آینه روشن شدیم، همانطور که وصلیم و خودش دارد نشان می‌دهد. همانطور که حرفی بهمون بر نمی‌خورد، همون آدم‌هایی بودیم که هیچ کس نمی‌توانست هیچ حرفی به ما بزند. حالا که وصل شدیم، فهمیدیم:

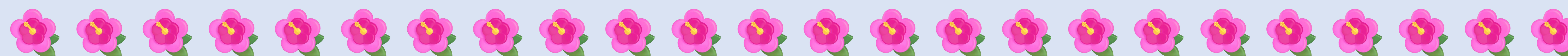
بنده این آبم و این میرآب
بنده‌تر از من دل حیران من
-مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۱۱۴

جز عشق او در دل مکن تدبیر بی حاصل مکن
اندر مکان منزل مکن لا کن مکان را ساعتی
-مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۴۴۱

خزان همانیدگی‌ها، بهارِ جاودان توست.


فاسبح باسم ربك العظيم

اکرم از قزوین



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود





**برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.**

www.parvizshahbazi.com

